

■ چالش ایران و افغانستان
بر سر منطقه چکاب (۱۳۱۰-۱۳۱۳ ش)

حمیده شهیدی

■ چکیده

هدف: این پژوهش برآن است نخست به پیشینه مالکیت و اهمیت منطقه چکاب بپردازد، دوم این که فرآیند اختلافات ارضی ایران و افغانستان در این منطقه و سرانجام آن را بیان دارد، همچنین تأثیر سیاست کلی رضاشاه را در قبال کشورهای همجوار در این باب مورد بررسی قرار دهد.

روش/رویکرد پژوهش: این پژوهش با بهره‌گیری از اسناد و مدارک موجود، و منابع کتابخانه‌ای و با روش توصیفی - تحلیلی تنظیم شده است.

یافته‌ها و نتایج پژوهش: یافته‌ها نشان می‌دهد که پیشینه مالکیت منطقه چکاب به کشور ایران تعلق داشته و از املاک موروثی امیرمحمدابراهیم علم بوده است. در جریان مسأله چکاب مماشات زیادی از سوی ایران برای اجتناب از درگیری صورت پذیرفت. با این حال در ابتدا تمایل زیادی برای حفظ این منطقه وجود داشت اما بعدها سیاست دولت بر این امر قرارگرفت که چکاب را به افغانستان واگذارد و در نهایت به فروش آن به افغان‌ها با قیمتی پایین‌تر از قیمت تعیین شده از امیر ابراهیم علم رضایت داد. بنابراین، گزارش واگذاری این منطقه به افغانستان توسط فخرالدین آلتای دور از واقعیت است چراکه پیش از آمدن آلتای از ترکیه جهت داوری و رفع کشمکش مرزی میان ایران و افغانستان، این منطقه در عمل به افغان‌ها واگذار شده بود. این خاک بخشی را باید در سیاست خارجی رضاشاه جستجو کرد که بر پایه برداشتی خاص از حسن همجواری شکل گرفته بود. اقدامات امیر محمدابراهیم علم جهت حفظ این منطقه از نظر ملی و حفظ تمامیت ارضی قابل تقدیر است. به نظر می‌رسد اگر حمایت دولت نیز وجود داشت با توجه به نفوذ محلی امیر علم و اتکا به نیروهای محلی امکان داشت این منطقه از خاک ایران جدا نشود.

کلیدواژه‌ها

پهلوی اول، ایران، افغانستان، مشاجرات مرزی، منطقه چکاب، امیر محمدابراهیم علم

تحقیقات تاریخی

فصلنامه گنجینه اسناد: سال بیستم و ششم، دفتر دوم، (تابستان ۱۳۹۵)، ۷۴-۵۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۸/۱۸ ■ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۲۷

چالش ایران و افغانستان بر سر منطقه چکاب (۱۳۱۰-۱۳۱۳ ش)

حمیده شهیدی^۱

مقدمه

در آغاز عصر پهلوی با وجود تثبیت نسبی مرزهای ایران در دوره قاجار، در بسیاری از خطوط مرزی، ایران با کشورهای مجاور خود اختلافات مهمی داشت؛ از جمله با کشور افغانستان که از مهمترین همسایگان ایران بود. چند منطقه در نوار مرزی دو کشور در ناحیه قاینات مورد منازعه بود. یکی از این نواحی، منطقه‌ای موسوم به چکاب بود که از املاک شخصی ابراهیم‌خان شوکت‌الملک خُزیمه علم به شمار می‌رفت.

درباره اختلافات ایران و افغانستان بر سر منطقه چکاب و حل و فصل آن در مرکز اسناد آستان قدس رضوی در مجموعه اسناد خاندان علم ۲۶۰ صفحه سند موجود است که ۲۵۶ برگ سند با شماره‌های ۶۲۷۴ و مابقی با شماره‌های ۹۴۷۱ و ۷۱۰۳۱ به ثبت رسیده‌اند که مربوط به سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۳ ش می‌باشند. در این باب در مرکز اسناد وزارت امور خارجه نیز در مجموع ۱۷۶ برگ سند مربوط به سال‌های ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ ش موجود است. این اسناد شامل مکاتبات سیاسی، اداری و یادداشت‌هایی راجع به چالش میان دولت ایران و افغانستان بر سر منطقه چکاب است.

اگر چه این پژوهش به قسمتی از اختلاف مرزی ایران با دولت افغانستان در عصر پهلوی اول می‌پردازد با این حال با بهره‌گیری از اسناد و مدارک موجود که هنوز در دسترس عموم قرار نگرفته‌اند، اطلاعات ارزشمندی در مورد مسائل مرزی ایران و چگونگی حل و فصل اختلاف و نوع سیاست اتخاذشده از سوی دولتمردان ایرانی و حقوق تاریخی ایران در

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد و کارشناس اسناد تاریخی مرکز آرشیو آستان قدس رضوی
hamideh.shahidi@stu.um.ac.ir

قسمتی از خاک از دست داده، می‌توان به دست آورد.

به عنوان سرچشمه آگاهی در این موضوع علاوه بر اسناد دست اول که ذکر شد، می‌توان به کتاب محمدعلی منصف با عنوان *امیر شوکت‌الملک امیر قائن اشاره کرد که چند صفحه‌ای به مسأله چکاب پرداخته است. از آنجایی که مؤلف از نزدیکان امیر علم و خود شاهد وقایع بوده این کتاب حائز اهمیت است. کتاب دیگری هم با عنوان *از سیاه‌کوه تا دهانه ذوالفقار اثر رحمت‌الله معتمدی (معمدالوزاره) موجود است که درباره شرح گزارش‌ها و وقایع مسافرت به سرحدات افغانستان در سال ۱۳۱۳ش است. معتمدی در یادداشت‌های خود اشاره‌ای به این منطقه و چالش به وجود آمده دارد. علاوه بر منبع ذکر شده در تحقیقاتی که انجام شده است از جمله کتاب‌های پیروز مجتهدزاده با عنوان: *امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، بازیگران کوچک در بازی بزرگ و کتاب محمدعلی بهمنی قاجار، با عنوان تمامیت ارضی ایران در دوران پهلوی، با پرداختن به قرارداد مرزی فخرالدین آلتای از کشور ترکیه، به چالش‌های به وجود آمده بر سر این منطقه اشاره مختصری کرده‌اند. البته هیچ یک از این آثار از اسناد مورد اشاره بهره نبرده‌اند.***

این پژوهش بر آن است تا با روش توصیفی - تحلیلی با استفاده از اسناد موجود و منابع کتابخانه‌ای به سؤالات زیر پاسخ گوید:

منطقه چکاب چه اهمیتی دارد و پیشینه مالکیت آن متعلق به کدام کشور است؟
اختلاف ارضی ایران و افغانستان بر سر منطقه چکاب چه فرایندی را طی کرد و سرانجام آن چه شد؟

نقش امیر محمدابراهیم علم به عنوان مالک منطقه چکاب در دفاع و حفظ آن چه بوده است؟

دولتمردان ایرانی برای حفظ منطقه چکاب چه تدابیری اندیشیدند و چه سیاستی در پیش گرفتند؟

تأثیر سیاست کلی رضاشاه در قبال کشورهای همجوار در این مسأله به چه میزان بوده است؟

پیشینه مالکیت

محمدعلی منصف چکاب را- که در اسناد به صورت چک‌آب یا چکو نیز ذکر شده- مزرعه کوچکی معرفی کرده است که در جنوب شرقی قائنات، مجاور قریه دُرَح قرار دارد (منصف، ۱۳۵۴، ص ۱۹۲). با بررسی نقشه جغرافیایی، هم‌اکنون این منطقه در ولایت نیمروز در جنوب غربی افغانستان واقع است. این ولایت از ولایات بزرگ سرحدی است



که از سمت غرب، سرحد مشترک با ایران دارد. از اسناد چنین مستفاد می‌شود که چکاب شامل اراضی وسیعی می‌شد که عمده اهمیت آن از نظر وجود مراتع و نگهداری احشام و چهارپایان بوده است. این منطقه دارای زمین‌های زراعتی نیز بود و بیشتر ساکنان آن گاو دار و مالدار^۱ بودند و جمعیت چندانی نداشت. کمیسر سرحدی زابل در گزارشی به واسطه موقعیت نظامی و وجود چشمه آبی که منحصر به این منطقه است، آن را فوق العاده معرفی می‌کند (استادوخ، ۱۳۱۰، کارت ۲۰، پرونده ۳۱).

در سال نخست اختلاف یعنی سال ۱۳۱۰ ش، در گزارش‌ها و نامه‌های مربوط به وزارت خارجه و وزارت جنگ، به اینکه منطقه مذکور متعلق به ایران است تأکید می‌شود. چنانکه در مکاتبه وزارت امور خارجه به سفارت ایران در کابل اشاره شده است: «... معلوم می‌شود که چک آب از ابتدا به مملکت ایران تعلق داشته و قطع نظر از اینکه اداره مالیه همه ساله محل مزبور را اجاره می‌دهد و اسناد مالیاتی ملکیت ایران را در آن نقطه به ثبوت می‌رساند، توضیحاتی هم میرزا ابراهیم خان علم (امیر شوکت الملک سابق)^۲ در این خصوص داده‌اند که کاملاً موضوع را مبرهن می‌دارد و برای مزید استحضار آن سفارت کبری، سواد مشروحه مشارالیه، لفاً ارسال می‌دارد تا بر طبق آن به وزارت خارجه افغانستان، جواب مقتضی داده و خاطر نشان فرماید چون چکاب از ملحقات مملکت ایران و ابداً تردیدی هم در آن باب موجود نیست مأمورین متصدی افغانستان را از تفصیل مطلع نموده و تعلیمات لازمه می‌دهد که بدون جهت اسباب زحمت فراهم نیاورند...» (استادوخ، ۱۳۱۰، کارت ۲۰، پرونده ۳۱).

محمد ابراهیم علم در مکاتبات خود به اینکه ملک مزبور از املاک موروثی خاندان اوست و سالیان دراز متعلق به این خاندان بوده است، اشاره دارد (ساکماق، ۶۲۷۴، صص ۲۴-۲۵). محمد علی منصف، آن را ملک موروثی خاندان علم می‌داند (منصف، ۱۳۵۴، صص ۱۹۲). محتوای اسناد موجود نیز نشان می‌دهد که این منطقه سالیان دراز متعلق به این خاندان بوده است.

بر اساس اسناد، افغان‌ها از مرداد ۱۳۱۰ ش مدعی مالکیت منطقه چکاب شدند. از متن گزارشی از سرهنگ مگری، کمیسر سرحدی سیستان، این مسأله به خوبی روشن می‌شود که مذاکراتی بین دول ایران و افغانستان بر سر تعیین مالکیت این منطقه صورت پذیرفته و در موقع مذاکرات مشخص شده است که افغانه مستند و مدارک صحیحی جهت اثبات ادعای خود نداشتند: «... در موقع مذاکرات مطلب روشن شده که چک آب، ملک ایران است، چون افغان‌ها مدارک صحیح در دست نداشتند که بتوانند ثابت نمایند که مال آنهاست» (ساکماق، ۶۲۷۴، صص ۲).

با وجود نداشتن سند و مدرک، افغانان از ادعای خود دست برنمی‌دارند و مکاتبات در

۱. مالک ستور وحشم. آن که گاو و گوسفند و خر و استر و امثال آن دارد صاحب چارپایان (بغت نامه دهخدا، ذیل واژه).
۲. محمد ابراهیم علم حکمران قائنات و سیستان در دوره قاجار. با روی کار آمدن رضاشاه شکل حکومت موروثی از آن مناطق رخت بریست و با توجه به تشکیلات جدید سیاسی اداری، قائنات نیز ضمیمه استان نهم (خراسان) شد. از این زمان به بعد شوکت الملک به عنوان یک رجل سیاسی در سطح ملی قرار گرفت و ارتباطش با حکومت مرکزی نزدیکتر شد. با این حال یک نوع ریاست معنوی بر حکومت قاینات و سیستان اعمال می‌کرد. به دنبال انجام برخی اصلاحات از سوی رضاشاه که بخشی از آن شامل زدودن القاب مرسوم در زمان قاجاریه و لقب شوکت الملک را از جلو اسم خود حذف کرد و صرفاً به نام محمد ابراهیم علم بسنده نمود اما گاه عناوین امیر و خان نیز در کنار اسم او به کار می‌رفت (شاهدی، ۱۳۷۷، صص ۱۳۵-۱۳۶).

این خصوص ادامه می‌یابد. در ۱۶ دی ۱۳۱۰ش از سوی تشکیلات امنیه کل مملکتی شاخه خراسان، سؤالاتی در این خصوص از امیر علم پرسیده می‌شود و امیر علم به آن پاسخ می‌دهد. از پرسش‌ها و پاسخ‌های آن مستفاد می‌شود که ادعای افغانه در مالکیت این منطقه ادعای تازه‌ای است که پیش از آن سابقه نداشته است (ساکماق، ۶۲۷۴، صص ۱۰-۱۲).

محمدعلی منصف نیز به این مطلب اشاره دارد که افغان‌ها چکاب و توابع آن را اعم از صحاری و مراتع، ملک امیر می‌شناختند و مانع او جهت زراعت و استفاده از مراتع و احشام اهالی قایانات نبودند و شکایتی نداشتند (منصف، ۱۳۵۴، ص ۱۹۳).

علت اینکه چرا به یک باره افغانان مدعی مالکیت می‌شوند، در اسناد مشخص نیست. با این حال در این باره چند علت به نظر می‌رسد:

۱. با وجود انجام چندین حکمیت و قرارداد جهت تعیین مرزهای دو کشور ایران و افغانستان، همچنان اختلافات مرزی وجود داشت. به ویژه در این دوره از نشانه‌های مرزی شماره ۳۹ که آخرین نشانه خط حکمیت ماکلین قرار دارد تا سیاه‌کوه که آخرین نقطه حکمیت ماکماهون است، تحدید و نشانه‌گذاری نشده بود (مخبر، ۱۳۲۴، ص ۳۱). منطقه مورد نظر یعنی چکاب نیز در این حدود واقع است، همین امر زمینه‌ای برای ادعای مالکیت افغانه شده بود.

۲. از نظر محمدعلی منصف، ادعای جدید افغانه به مذاکرات در باب هیرمند در سال ۱۳۱۰ش برمی‌گردد. چرا که امیر علم ریاست کمیسیون ایرانی را جهت حل و فصل آن بر عهده داشت و با دقت و سرسختی خواهان حفظ منافع ایران بود؛ از این رو افغان‌ها تصمیم گرفتند مداخله امیر در چکاب را منتفی سازند، به همین مناسبت با ادعای اینکه چکاب جزء خاک افغانستان است و انتظامات آن بر عهده دولت افغان می‌باشد عده‌ای مسلح به نام ژاندارم به آنجا گسیل داشتند (منصف، ۱۳۵۴، ص ۱۹۳).

۳. نکته دیگری که باید اشاره کرد آن است که در دوران پیش از رضاشاه با توجه به مسلح بودن عشایر ایرانی، که در ضمن سرحددار ایران نیز بودند امکان تجاوز به داخل خاک ایران به سادگی امکان‌پذیر نبود. با سیاست رضاشاه در مورد خلع سلاح عشایر، مرزهای ایران بی‌دفاع شده و امکان یورش به داخل خاک ایران میسر شده بود (بهمنی قاجار، ۱۳۹۰، ص ۲۹۵). مهدی فرخ کمیسیونر سرحدی ایران، عشایر مسلح را عامل بازدارنده‌ای برای جلوگیری از تجاوز به داخل خاک ایران معرفی می‌کند و آن را دارای مزیت‌هایی نسبت به ایجاد پاسگاه‌های امنیه می‌داند (بهمنی قاجار، ۱۳۹۰، ص ۲۹۷). در مورد چکاب نیز می‌توان این امر را صادق دانست. خالی شدن منطقه از وجود طوایف مسلح که سبب قدرت مرزهای ایران بود را می‌توان از عوامل پیشروی افغانه عنوان کرد، به طوری که در پی می‌آید جهت



حفظ این منطقه از نیروی آنان استفاده می‌شد و این امر از اهمیت طوایف در حفظ مرزهای شرقی ایران حکایت دارد.

تلاش جهت دفاع از چکاب

با توجه به اسناد، اختلاف بر سر منطقه چکاب از مرداد ۱۳۱۰ ش میان ایران و افغانستان آغاز می‌شود و به طور جدی از ماه آذر، افغانه قصد اشغال این منطقه را دارند. چنان که از ۱۳ آذر ۱۳۱۰ ش تلگراف‌ها و نامه‌هایی مربوط به وزارت جنگ از سوی سرتیپ ضرغامی، رئیس کل امنیه مملکتی، و سرهنگ مطبوعی، کفیل فرماندهی لشکر شرق، خطاب به ابراهیم علم مشاهده می‌شود که در آن تأکید بر حفظ منطقه چکاب و انجام تمهیداتی از سوی او وجود دارد.

به نظر می‌رسد در جریان مسأله چکاب مماشات زیادی از سوی ایران برای اجتناب از درگیری صورت پذیرفته، با این حال تمایل زیادی هم جهت حفظ این منطقه وجود داشته است. از این رو سعی می‌شود مالکیت امیر علم را بهانه قرار دهند و این امر را کاملاً شخصی جلوه دهند. به طوری که در نامه سرهنگ مطبوعی به امیر علم، نخست بر این که وی در این منطقه مالک است تأکید می‌شود، سپس بیان می‌دارد: «چهار سوار و شش پیاده، جمعاً ده نفر از آدمهای حضرت عالی برای حفاظت به چکاب اعزام فرمایید که محل مزبور را محافظت نمایند. چون پاره جریانات سیاسی در بین است، چنان چه نسبت به وجود مأمورین در چکاب، افغان‌ها ایرادی نمایند بتوان اظهار نمود که این اشخاص نوکرهای حضرت عالی هستند و برای رسیدگی به امورات ملکی گمارده شده‌اند» (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۲۰).

امیر ابراهیم علم اعلام می‌دارد: «جهت این امر علی‌خان کرد را که اهل آبادی آنجاست به کار می‌گیرد و برای انتخاب خود سه علت را بیان می‌کند: اینکه سابقه در آبادی آنجا دارد. طایفه‌دار است، با طایفه‌اش که در آنجا ساکن باشد از عهده افغان‌ها بیرون می‌آید. با حقوق مختصری می‌توان او را قانع کرد» (ساکماق، ۶۲۷۴، صص ۱۳-۱۴). در اینجا ملاحظه می‌شود که مزیت طایفه‌دار بودن وی از دلایل انتخاب از سوی علم ذکر می‌شود و این امر همان‌گونه که قبلاً گفته شد دلیل بر اهمیت وجود طوایف در حفظ مرزهای شرقی است.

با تأکیدات مجدد سرتیپ ضرغامی، رئیس تشکیلات امنیه ایران، جهت مراقبت از چکو (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۲۱)، امیر علم که وجود علی‌خان کرد را کافی نمی‌داند از دو نفر دیگر به نام‌های سردار خدادادخان رییس قبیله نارویی و علی‌خان پردلی وابسته به قبیله براهوویی درخواست کمک می‌کند (ساکماق، ۶۲۷۴، صص ۳۳ و ۳۶؛ منصف، ۱۳۵۴، ص ۱۹۴). آنچه از گزارش‌های آنان مشخص است مشکلی در ارسال نیروی انسانی ندارند اما



بارها از نداشتن اسلحه شکایت دارند و از امیر علم تقاضای اسلحه می‌کنند (ساکماق، ۶۲۷۴، صص ۵۰-۵۱). گزارش محمدشریف فرزند خدادادخان نارویی به تاریخ ۲۸ آذر ۱۳۱۰ در این زمینه قابل توجه است:

«... فوراً برای ما توفنگ خوب با فشنگ زیاد بفرستید که توفنگ خوب نداریم. صد نفر سوار امروز وعده است که برای افغان‌ها کمک بیایند. آذوغه و خیمه برای آنها زیاد آمده. یک نفر جمدار با چهل نفر سوار از افغان‌ها نقداً حاضر است و همه شب برای خود سنگر درست می‌کنند و شب و روز، آنها در سنگر هستند. بنده هم اجازه داده‌ام که سنگر درست کرده‌اند. برای ما آرد و [یک کلمه ناخوانا] پول، قند و تنباکو فوراً بفرستید که مخارج تمام شده و دست‌آویزی برای خود بگیرید که اگر بین ما و آنها جنگ شود برای شما ضرری واقع نشود و خود حضرت عالی می‌دانید که افغان‌ها طائفه بدی است و توفنگ آنها همه پنج تیر روسی است و ساعت جنگ ما و آنها معلوم نیست. توفنگ یازده تیر فوراً گرفته از دولت، برای ما بفرستید. زیاده عرض نیست» (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۹۲).

همان‌گونه که ملاحظه شد، به نظر می‌آید افغانه دارای تمهیداتی جدی جهت تعرض و مقابله بودند. امیر علم نیز جهت مسلح کردن افراد تلاش زیادی کرد. از وی مکاتبات متعددی به تشکیلات امنیتی موجود است که در آن اشاره شده است برای حفظ چکاب به طور موقت با ضمانت وی، اسلحه داده شود. سرتیپ ضرغامی نیز جهت مراقبت از چکاب وظایف را تقسیم می‌کند: «حقوق افراد توسط صاحب ملک پرداخت شود و اسلحه آنها از انبار گردان داده شود». در عین حال بر این نکته تأکید می‌کند که: «امنیۀ در محل مطلقاً نباید در عملیات چکاب مداخله نمایند» (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۷۷). به نظر می‌رسد مقصود آن است که جهت اجتناب از درگیری، امنیه به طور مستقیم وارد این قضیه نشود و آن را یک امری کاملاً شخصی میان محمدابراهیم علم و دولت افغان قرار دهد و تنها با دادن تجهیزات، دخالتی غیر مستقیم داشته باشد. البته این حمایت غیر مستقیم نیز به درستی انجام نمی‌گیرد چونکه به راحتی اسلحه در اختیار محافظین قرار داده نمی‌شود. در این خصوص شکایات متعددی توسط علم صورت می‌گیرد. یکی از شکایات به سرتیپ ضرغامی رییس امنیه است که به این امر اشاره و کسب تکلیف می‌کند: «با تأکیدی که اوایل امر در محافظت چکو فرمودید فعلاً به حال بی تکلیفی افتاده، وقایعی هم در اسلحه‌رسانیدن به عده اعزامی آنجا پیش آمده که یأس‌آور است مستدعیم قبل از آنکه [توهینی ؟] داده شود هر چه زودتر تکلیف قطعی را تعیین فرمایید» (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۱۲۴). سرتیپ ضرغامی در پاسخ به علم ضمن تأکید مجدد به محافظت از چکو، با این حال بیان می‌دارد:

«... چون اقدامات دولت روی زمینۀ مسالمت است به حضرت عالی هم اوامر مبارک



این طور ابلاغ شده بود که بدون استعمال اسلحه با کمال مسالمت، متانت و تدبیر، چکاب را محافظت نموده کار را انجام فرمایید و حتی الامکان جدیت شود پیش آمد سوئی رخ ندهد و دادن اسلحه را به همین علت تصویب نفرمودند. با دستور فوق و اطلاعی که در ۱۰/۱۰/۱۰۳ سرهنگ قهرمان پور از بیرجند می دهد کمیسیونی تحت ریاست حضرت عالی برای این امر به سیستان اعزام گردیده، دیگر بلا تکلیفی در میان نخواهد بود...» (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۱۲۶).

این مکاتبات به خوبی از عدم هماهنگی وزارت خارجه با تشکیلات امنیه کل، حکایت دارد. ضرغامی به عنوان ریاست امنیه، کمیسیون مربوط به تقسیم آب هیرمند را به اشتباه مربوط به قضیه چکاب می داند.^۱ امیر علم ضمن اشاره به این امر بر روشن شدن تکلیف پافشاری می کند (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۱۳۲). در نهایت در تاریخ ۱۰/۱۱/۲۸ رییس امنیه چنین تکلیف می کند: «بایستی به عنوان ملک شخصی، چکاب را محافظت و حتی الامکان جدیت فرمایید پیش آمد سوئی رخ ندهد که تولید اشکال شود». راجع به اسلحه نیز اعلام می دارد: «این بار بیشتر از بیست و پنج قبضه مورد تصویب قرار نگرفته است» (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۱۴۳).

با این حال مشخص است که به راحتی اسلحه در اختیار محافظین قرار نمی گیرد و با تلاش امیر علم و نامه نگاری های متعدد، سرانجام از طرف رئیس ساختاری نظامی و کمیسر سرحدی سیستان، ۱۵ قبضه تفنگ به صورت محرمانه داده می شود و بر این امر تاکید می کنند: «موضوع کاملاً غیر محسوس و غیر مرئی باشد که به هیچ وجه معلوم نشود که دست دولت در کار بوده است» (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۱۰۸).

مشخصات اسلحه های فوق در قبض و وصول، توسط نماینده علم ذکر شده است: ده تیر بلند انگلیسی ۸ قبضه، ده تیر کوتاه ۵ قبضه، بیست تیر بلند ۲ قبضه به همراه ۷۵۰ تیر فشنگ (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۱۲۵).

آنچه می توان از اسناد نتیجه گرفت آن است که امیر ابراهیم علم در قضیه چکاب و محافظت از آن هزینه زیادی را متحمل می شود به طوری که خود نیز بیان می دارد: «به واسطه ادعای بی تناسب افغانه راجع به چکاب زیادتر از سه هزار تومان بنده را متضرر ساخته اند» (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۲۱۷). از جمله هزینه ها، پرداخت حقوق به جمّازان^۲ اعزامی به چکو است. به همراه افراد اعزامی تعدادی هم به عنوان ریش سفید بودند که بزرگان طایفه محسوب می شدند. به نظر می رسد علت همراهی آنان آن است که بتوان تا آنجایی که ممکن است مسأله را به صورت کدخدامنشی حل کرد.

از دیگر اقدامات جهت حفظ چکاب، مذاکره علم با کنسول افغان بود. البته پیش از آن در تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۱۰ از سرتیپ ضرغامی فرمانده کل قوای امنیه مملکتی، جهت مذاکره یا مکاتبه با کنسول افغان مقیم سیستان راجع به چکو اجازه گرفته می شود. سرتیپ ضرغامی

۱. در سال ۱۳۰۹ ش دولت ایران تلاش های تازه ای برای حل منازعه آب سیستان از طریق مذاکرات مستقیم با افغانان در پیش گرفت. دولت های ایران و افغانستان توافق کردند که هیئت هایی را به سیستان اعزام دارند تا بتوانند مذاکرات را در محل مرزهای مورد منازعه انجام دهند. ریاست هیئت ایرانی با امیر محمد ابراهیم خان علم بود (منصف، ۱۳۵۴، صص ۱۸۵-۱۸۶).

۲. جمّاز: شتر تیزرو (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه)؛ در اینجا شترسواران تیزرو منظور است.

نیز به امیر علم به خاطر مالکیت شخصی وی بر منطقه مذکور اجازه می‌دهد تا با «متانت و طریقه خوش» وارد مذاکره شود. به دنبال این اجازه، امیر علم ملاقاتی و مکاتباتی جهت حل این قضیه با کنسول افغان دارد و شرح آن را جهت اطلاع اداره امنیه گزارش می‌دهد (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۷۸).

علم در مذاکرات سعی می‌کند تا موضوع چکاب را یک امر کاملاً شخصی جلوه دهد و تأکید می‌نماید: «قضایای سرحدی و سیاسی ابداً مربوط به بنده نیست». کنسول افغان در طی مکتوبی به نقل از نایب‌سالار محمدانورخان، بیان می‌دارد: «مسأله چشمه چکاو، یک امر خصوصی یا شخصی نیست بلکه امر سرحدی بین دو دولت است» و در ادامه تأکید دارد «تجاوز اولی از طرف امنیه دولت علیه ایران به سرحد ما واقع بوده». از این رو «حکومت علیه متبوعمان به ملاحظه ارتباط و یگانگی این دو دولت برای تخلیه آن با مقامات عالیه داخل مذاکره و تخلیه را جداً تقاضا نمود». سپس عنوان می‌دارد در آن محل به دستور وی تهانه گذارده است. به نظر می‌رسد مفهوم تهانه با توجه به پاسخی که علم می‌دهد و به تعداد آن معترض است در نزد افغانه جهت پست سرحدی به کار می‌رود که تعداد افراد کمی را شامل می‌شود. نایب‌سالار در ادامه از اقدام محمدشریف‌خان فرزند سردار خدادادخان که به تصدیق شوکت‌الملک با ۴۰ نفر شترسوار در حدود چشمه مذکور است و به تهانه افغانه، امر به تخلیه داده است، انتقاد می‌نماید. در پایان هم سوال می‌کند که: «آیا خودشان برای فیصله این امر حاضرند و با هیئت کمیسیون دولت متبوعه‌ام می‌خواهند مذاکره فرمایند یا خیر؟» (ساکماق، ۶۲۷۴، صص ۹۷-۹۸).

اینکه نایب‌سالار اشاره می‌کند سرآغاز این قضیه حمله از سوی امنیه ایران بوده است سندی در این باره موجود نیست که آن را تصدیق کند. در مکاتبات موجود این امر مورد تکذیب وزارت خارجه و کمیسر سرحدی سیستان قرار گرفته است (استادوخ، ۱۳۱۰، کارتن ۲۰، پرونده ۳۱). البته با توجه به اینکه اسناد نشان می‌دهد در این قضیه جهت اجتناب از درگیری، مماشات زیادی از سوی ایران صورت می‌گیرد بعید به نظر می‌رسد که این گونه باشد. امیر علم نیز در پاسخ به این مطلب اشاره دارد که از وجود پست امنیتی و جریانات سیاسی بی‌اطلاع بوده است: «... چند سال است بنده از خدمات دولتی برکنار و به کلی از جریان سیاست بی‌اطلاع هستم. راجع به چکاب (چکو) حقیقتاً نه بنده از رفتن قوای امنیه دولت ایران اطلاعی داشته‌ام نه از مراجعت‌شان. از جریان کار بین دولتیین علین هم به کلی بی‌اطلاع بوده و هستم.» وی با پنهان کردن گزارش امنیه ایران درباره قصد اشغال چکو توسط افغانه و تأکید آن بر حفظ چکاب تنها به گزارش مباشر خود علی‌خان کرد اشاره دارد: «چندی قبل علی‌خان کرد که چند سال است مباشر بنده در آنجاست اطلاع داد که افغانه می‌خواهند به

عنوان اینکه چکاب ملک ماست از دست من بگیرند، به او جواب دادم چکاب ملک شخصی من است، نباید بی دلیل و اثبات سند از طرف، آنجا را واگذار نمایی. مجدداً جواب داد نفری آنها زیاد و عده من کم است. تلگرافاً از آقایان سردار خدادادخان و سردار علیخان خواهش کردم به مباشر بنده کمک دهند.» در ادامه علت اقدام خود را چنین بیان می کند: «دلیل اقدام بنده هم این بود که در سنوات قبل که مصدر خدمات دولتین بوده ام کراراً در حدود چکاب به راه [برنگ ؟] و بندان، سارقین افغان، حمله نموده و عده را مقتول و منهوب ساخته بود. تصور کردم یک همچو عده خیال کرده اند که ملک بنده را عنفاً متصرف و از تصرف موقتی مآلاً استفاده نمایند.»

امیر علم در ادامه ضمن تأکید به این امر که: «به تمام آنها دستور مؤکد داده ام فقط در موقع حمله خارجی دفاع نمایند»، در دفاع از اقدامات خود جهت حفظ چکاب بیان می دارد: «تصور می نمایم دفاع از ملک شخصیم نه بنده را مسؤول دولت علیه ایران قرار دهد نه مدیون دولت پادشاهی افغانستان زیرا در شرع مطاع محمدی صلی الله علیه و آله، ملامت و دیه همیشه متوجه شخص مهاجم است نه مدافع». همان گونه که گفتیم در اینجا امیر علم از وجود تعداد بیشتر از حد معمول تهاغه انتقاد می کند و در انتها در پاسخ به سوال مطرح شده توسط نایب سالار بیان می دارد: «راجع به امور سرحدی نه از طرف دولت متبوعه ام به بنده امری شده نه خود را در این موقع مکلف به کوچکترین حرفی در این زمینه می دانم. اگر حقیقتاً قضایا به طوری بود که جناب سالار می فرمایند باید مسأله از همان جریان وزراء مختار دولتین حل شود» (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۹۴).

اقدامات وزارت امور خارجه

در میان اسناد مربوط به وزارت خارجه، نخستین مکاتبه در این قضیه مربوط به مکاتبه وزارت جنگ (ارکان حرب کل قشون) با وزارت خارجه به تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۱۰ ش است که در آن در مورد ادعای مالکیت چکاب از سوی حکومت فراه کسب تکلیف شده است (استادوخ، ۱۳۱۰، کارتن ۲۰، پرونده ۳۱). با توجه به اسناد به نظر می رسد دستگاه دیپلماسی کشور، جهت حل و فیصله مسأله، دیرتر از دستگاه امنیتی وارد عمل می شود. در نامه مربوط به تاریخ ۱۳۱۰/۱۰/۶ رئیس امنیه کل مملکتی برای نخستین بار به این امر اشاره دارد که وزارت امور خارجه اقداماتی برای جلوگیری از عملیات افغانستان معمول داشته است (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۱۰۴). نخستین نامه وزارت امور خارجه به علم به صورت محرمانه است و مربوط به تاریخ ۲۳ بهمن ۱۳۱۰ ش است:

«جناب آقای محمدابراهیم خان علم. وزارت امور خارجه به مناسبت اینکه مسلم نشده



است اراضی چکاو متعلق به ایران یا جزو خاک افغانستان می‌باشد چنین تصمیم گرفت که حالت استاتوکو^۱ از طرفین حفظ شود تا موضوع فیما بین دولتین حل و تسویه گردد و برای انجام این مقصود هم اقدامات لازمه را به عمل آورد و اینک از قراری که سفارت کبرای شاهنشاهی در کابل تلگرافاً راپورت می‌دهد، دولت افغانستان با حفظ استاتوکو و عدم مداخله در امر چکاو موافقت نموده و اظهار داشته غیر از هفت نفر پستی که در آنجا گماشته شده دیگر هیچ گونه مداخله نخواهد شد، ولی ضمناً تقاضا نموده‌اند که می‌بایست جنابعالی هم اسناد مالکیت خودتان را نسبت به اراضی چکاو ارائه دهید که موضوع تملک اراضی مزبور واضح گردیده و چنانچه ثابت شد این املاک متعلق به جناب عالی باشد حق مالکیت در اراضی مزبور مرعی گردد. علیهذا مقتضی است چنانچه اسناد و مدارکی دائر به ثبوت مالکیت اراضی چکاو در دست دارید سواد آنها را به این وزارت‌خانه ارسال فرمایید که از کم و کیف قضیه استحضار حاصل گردد. [مُهر: وزارت امور خارجه، امضا] (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۱۳۵).

در نامه دیگری نیز به تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۱۱ وزارت امور خارجه از علم تقاضای تهیه و ارسال اسناد مالکیت در چکاو را دارد (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۱۵۶). امیر علم با چند ماه تأخیر به وزارت امور خارجه در این باب پاسخ می‌دهد که تصرف و آبادی منطقه چکاب از هشتاد سال قبل توسط پدر و توسط خود او، سند مالکیت بر این منطقه است و اشاره می‌کند: «چشمه چکاب ملک احدائی مرحوم پدرم بوده مالک سابقی نداشته که زر خرید باشد» و تأکید می‌کند که مطلعین و معمرین سیستان و قاینات می‌توانند در این باره شهادت دهند و در ادامه بیان می‌دارد «چنانچه مانع سیاسی نداشته باشد یقین دارم معمرین فراه و قلعه‌گاه (علاقه افغانستان) هم از ادای شهادت خودداری نخواهد کرد زیرا زد و خوردهایی که مرحوم پدرم با سارقین و اشترار افغانه موقع حمله و تجاوز به خاک قائنات نموده نزد تمام اهالی مجاور معروف است. حالا هر مدرکی که آن وزارت‌خانه جلیله خواهند آن را فرمایند، مستحضر سازند تا تهیه و تقدیم دارم. تصور می‌کنم مأمورین دولت پادشاهی افغانستان تصرف دوازده ساله بنده را انکار نمایند.» در انتها امیر علم بیان می‌دارد: «با این ترتیب باید سند مالکیت از مدعی بنده مطالبه شود» (ساکماق، ۶۲۷۴، صص ۱۵۶-۱۵۷).

بعد از گذشت چند ماه در سال ۱۳۱۱ ش فشارها و مزاحمت‌های افغانه بیشتر می‌شود به طوری که اجازه برداشت محصول را نمی‌دهند و حتی از سوی نایب‌سالار مالیات نیز تعیین می‌شود (ساکماق، ۶۲۷۴، صص ۱۶۵-۱۶۶).

با نگاهی به اسناد وزارت خارجه چنین به نظر می‌رسد که نخست وزارت خارجه، منطقه چکاب را از آن ایران می‌داند و بر حفظ آن اصرار دارد اما به تدریج، دستگاه دیپلماسی

۱. statuco: وضع حاضر



ایران، از موضع خود کوتاه آمده و سیاست خود را در قبال این امر تغییر می‌دهد و با وجود تصدیق افغانه بر مالکیت علم بر منطقه چکاب و رضایت بر خرید آن از علم، آنجا را رسماً متعلق به افغانستان می‌داند.

در میان اسناد وزارت امور خارجه نامه‌ای به وزارت دربار پهلوی به تاریخ دهم شهریور ۱۳۱۱ موجود است که در آن ذکر شده است که مطابق قرارداد تحدید حدود و حکمیت کلنل مک ماهون، چشمه چکاو به دولت افغانستان تعلق گرفته و چون قرارداد مزبور مورد اعتراض دولت شاهنشاهی در دوره قاجار واقع نشده است، نمی‌توان نسبت به چکاو ادعای قانونی نمود و حتی بیان می‌دارد که گماشتگان آقای علم می‌باید مالیات این ملک را به مأمورین افغانستان پردازد و به این بهانه این امر را مختومه اعلام می‌نماید (استادوخ، ۱۳۱۱، کارت: ۱۸، پرونده ۳۱).

رحمت‌الله معتمدی نماینده وزارت خارجه در کمیسیون مطالعات مرزی در سال ۱۳۱۲ ش، در خاطرات خود بیان می‌دارد در ۲۹ سال قبل (۱۲۸۳ ش/ ۱۹۰۵ م) توسط یمین نظام در تحدید حدود، چکاب جزو خاک افغانستان شده است (معتمدی، ۱۳۹۰، ص ۶۲).
این ادعای وزارت خارجه و گفته معتمدی بر اساس اسناد نقض می‌شود:

۱. در گزارش محرمانه کمیسر سرحدی سیستان درباره تحقیقات مفصلی که در این مورد انجام داده ذکر شده است: عبدالحمیدخان غفاری یمین نظام - نماینده ایران در کمیسیون داوری مک ماهون در سال ۱۲۸۳ ش/ ۱۹۰۵ م - قصد گذاردن میلی سرحدی در شمال چکاب را داشته اما امیر شوکت‌الملک مانع شده و خراب کرده است و نامه‌ای شدیدالحن نگاشته که: به چه روی ملک شخصی من را به دولت افغان واگذار می‌نمایید. به همین جهت آنها راه را کج نموده در نره‌آهو و ماده‌آهو علامت گذاشته‌اند که به هیچ‌وجه مربوط به چکاب نیست.

۲. در این گزارش به صراحت بیان می‌شود که در قرارداد سرحدی اسمی از چکاب برده نشده است و تأکید می‌شود که افغان‌ها با وجود انجام تحقیقات محرمانه، هیچ مدرکی دال بر مالکیت خود در این منطقه نیافته‌اند (استادوخ، ۱۳۱۰، کارت: ۲۰، پرونده ۳۱). در مجموع مکاتباتی که مربوط به مقامات سیاسی افغانستان است چنین امری که چکاب بر اساس تحدید حدود مک ماهون متعلق به افغانستان است مشاهده نمی‌شود.

۳. تقسیمات سرحدی به صورت کلی بیان شده است و آنگونه که در سند محرمانه قید شده است در سرحدگذاری، شوکت‌الملک مانع گذاردن میلی در منطقه چکاب می‌شود و یمین نظام به ناچار مسیر خود را تغییر می‌دهد. یعنی در عمل، منطقه چکاب جزء ایران قرار می‌گیرد.

بنابراین، این ادعای وزارت خارجه بر اساس اسناد نمی‌تواند صحت داشته باشد. به طور



کلی دلیل واگذاری چکاب به افغانستان را باید در سیاست رضاشاه در قبال کشورهای همجوار جستجو کرد. سیدمهدی فرخ، دیپلمات ایرانی دوره رضاشاه، سیاست دولت ایران را در این زمان، زدودن اختلافات مرزی و ایجاد دوستی و صمیمیت بین دول ترکیه، ایران و افغانستان جهت تشکیل جبهه واحد در مقابل سیاست دو قدرت روس و انگلیس می‌داند (فرخ، ۱۳۷۱، ص ۵۲۷). حسین مکی نیز معتقد است که رضاشاه مانند آتاتورک تنها در فکر تحکیم دولت مرکزی، ترقی ایران و اصلاحات داخلی بود. بنابراین خواهان صلح در مرزهای خود بوده است (مکی، ۱۳۷۴، ص ۱۷۷).

در نامه محمدعلی فروغی وزیر امور خارجه به وزارت جنگ به صراحت گفته شده است: «خاطر انور ملوکانه ارواحنا فداه به این علاقه گرفت که اختلافات مابین تصفیه شود.» از این رو، حق اعتراض به اخذ مالیات از سوی افغان‌ها را مردود شمرده و به طور رسمی اراضی چکاب را جزو خاک افغانستان دانسته است (استادوخ، ۱۳۱۱، کارت‌ن ۱۸، پرونده ۳۱). محمدعلی منصف نیز در یادداشت‌های خود بیان می‌دارد که رضاشاه، محمدابراهیم علم را در این خصوص احضار می‌کند و به او چنین می‌گوید: «ارزش چکاب چه از لحاظ سوق‌الجیشی و چه از نظر داشتن مراتع برای احشام، بدان پایه نیست که همسایه ایران یعنی افغانستان ناراضی باشد و در روابط دولتین ایجاد سوءتفاهم کند و به امیر دستور داد که اگر افغان‌ها حاضر شوند چکاب و تأسیسات آنجا را خریداری نمایند به افغانستان واگذار شود» (منصف، ۱۳۵۴، ص ۱۹۴).

با توجه به آنچه در باب سیاست خارجی رضاشاه گفته شد به نظر می‌رسد بر همین اساس دولت قصد داشته است تا این غائله حل شود و از سوی دیگر برای سرپوش گذاشتن بر مامشات خود، حاکمان گذشته را در این خصوص مقصر جلوه دهد. در حالی که به استناد اسناد موجود، با توجه به مستندات ایران و احراز مالکیت علم بر این منطقه و تصدیق افغان‌ها بر این امر و نداشتن مستندات جهت اثبات مالکیت از سوی افغانه، دولت ایران می‌توانست در خصوص حفظ این منطقه تلاش بیشتری نماید. در این زمان بنا به گزارش محمدعلی مخبر، علاوه بر چکاب، موسی‌آباد، یزدان و نمکزار هم که جزء متصرفات ایران بود، به افغانستان واگذار شد (مخبر، ۱۳۲۴، صص ۴۹-۵۱).

به نظر می‌رسد همان‌گونه که اقدام قاجارها در گذشته در واگذاری سرزمین‌های ایران به افغانستان مورد انتقاد است، خاک‌بخشی دولت پهلوی نیز به بهانه سیاست عدم تنش و عدم تلاش جهت حفظ اراضی قابل قبول نیست. گو اینکه دولت‌های ایران بر این خاک‌بخشی جهت رفع مشکلاتی که درگیر آن بودند عادت کرده بودند، به ویژه آنکه دستاورد این سیاست برای ایران بسیار ناچیز بود. سیاست اتحاد منطقه‌ای نیز که در پیمان سعدآباد ظهور

کرد هیچ‌گونه دستاوردی برای ایران نداشت و در واقع به ایرانیان ثابت کرد که اعتماد کاذب به همسایگان کمتر از اعتماد به ابر قدرت‌ها زیانبار نیست (ر.ک: بهمنی قاجار، ۱۳۹۰، ص ۲۳).

قیمت‌گذاری

همان‌گونه که ذکر شد بعد از ماه‌ها کشمکش، افغانه موضوع مالکیت علم بر منطقه چکو را تصدیق می‌کنند و قرار بر خرید این منطقه توسط افغانه می‌شود (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۱۸۴). با این حال پیش از آن، دولت ایران این منطقه را به طور رسمی به دولت افغانستان واگذار می‌کند.

اگرچه که افغانه مالکیت علم بر منطقه چکاب را می‌پذیرند و حاضر به خرید آن از ابراهیم علم می‌شوند اما نامه وزارت خارجه به سفیر کبیر ایران در کابل نشان می‌دهد، اقدامی از سوی دولت افغانستان در این باره صورت نمی‌گیرد و حتی مانع کشت و زرع رعایای آن منطقه می‌شوند (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۱۸۹).

پس از مکاتبات سیاسی میان دو کشور، قرار می‌شود کمیسیونی جهت تقویم (قیمت‌گذاری) منطقه مورد نظر تشکیل شود (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۱۹۱). محمود جم، والی ایالت خراسان و سیستان، نیز در مورد قیمت‌گذاری منطقه، نظر علم را جویا می‌شود. علم نیز بر این نکته تأکید دارد که برای نگاهداری این منطقه سه هزار تومان متضرر شده است که جهت قیمت‌گذاری می‌باید در نظر گرفته شود.

اسناد نشان می‌دهد قیمت‌گذاری منطقه چکاب نیز با اختلافات میان محمدابراهیم علم و دولت افغانستان صورت می‌پذیرد. علم در باب مظنه قطعی و قیمت چکاب اعلام می‌دارد: «... عمده اهمیت چکاب راجع به مراتع و وضعیت سرحدی آنجاست و ضرری که در مدت هیجده‌ماه گذشته، افغانه به بنده از حیث نگاهداری آنجا و جلوگیری از زراعت و برداشت محصول سال گذشته وارد ساخته‌اند، معهدا بنده به پنجاه هزار ریال می‌فروشم، کمتر از این هم تا هر اندازه وزارت امور خارجه صلاح بدانند اجازه می‌دهم» (ساکماق، ۶۲۷۴، صص ۲۱۴-۲۱۵)

وزارت خارجه ایران، اصرار دارد تا علم خود به طور مستقیم با حبیب‌الله خان طرزی نماینده دولت افغان در امور سرحدی در چخانسور مذاکره نماید (ساکماق، ۶۲۷۴، صص ۱۹۹-۲۰۹). علم که از فحوای مکاتباتش به خوبی می‌توان دریافت از این قضیه خسته شده است با این امر موافقت نمی‌کند و جهت مذاکره، به سفارت کبیر ایران در کابل جهت فیصله‌دادن قضیه وکالت می‌دهد (ساکماق، ۶۲۷۴، صص ۲۰۵-۲۰۸).

آنچنان که از مفاد مکاتبه‌های محمود جم و امیر محمدابراهیم علم مربوط به



خردادماه ۱۳۱۲ مشخص است، وزارت خارجه افغانستان تنها قیمت زمین چکاب شامل سی جریب اراضی زراعی را محاسبه و در مجموع ۱۲۰۰ ریال تعیین می‌کند. در نتیجه، این امر مورد اعتراض سفارت کبرای ایران در کابل قرار می‌گیرد چونکه به نظر آنان «از نقطه نظر حقوقی، شرعی و عرفی تقویم یک آبادی باید شامل زمین و آب و بنا و نما و سایر وضعیات عمرانی آن باشد» (ساکماق، ۶۲۷۴، صص ۲۱۴-۲۱۶).

در حدود یک ماه بعد دولت افغانستان مجدد با اذعان به این امر که چکاب شامل سی جریب زمین زراعتی است و از چشمه شور مشروب می‌شود و فرسنگ‌ها از آبادی به دور است و با این دلیل که اراضی آباد چخان‌سور و جوین در افغانستان به ترتیب جریبی ده افغانی و بیست افغانی معامله می‌شود از این رو قیمت کل اراضی چکاب را به مبلغ ۶۰۰ افغانی یعنی ۱۴۰۰ ریال معین می‌کند (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۲۲۲).

با توجه به تفاوت زیاد قیمت ۵۰ هزار ریال، تعیین شده از سوی علم و قیمت تعیینی دولت افغانستان، محمدابراهیم علم طی دو مکتوب دلیل قیمت پیشنهادی را بیان می‌کند (ساکماق، ۶۲۷۴، صص ۲۱۷-۲۱۸ و ۲۲۷-۲۲۸). که در اینجا مجموع دلایل ذکر می‌شود:

۱. «در چکاب معلوم است خانه اعیانی ساخته نمی‌شود همان‌طور که در تمام خاک چخان‌سور، خانه قابل سکونت نیست، چند خانه رعیتی بوده بعضی از زارعین شان هم در سیاه‌چادر زندگانی می‌کرده‌اند».

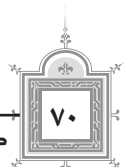
۲. «چشمه چکاب لایق‌دار نمودن بیست زوج زراعت است، بهتر و بالاتر، قیمت مراتع آنجاست که افاغنه هیچ اسم نمی‌برند».

۳. «افغان‌ها قیمت را از نظر املاک‌داری خودشان می‌نمایند که غالب اراضی چخان‌سورشان به واسطه نداشتن رعیت، بایر است و بنده از نقطه نظر املاک‌قاینات که در درجه دوم املاکی که خوب زراعت می‌شود محسوب است. یعنی در زراعت و برداشت محصول خوب درجه اول در ایران، یزد و کاشان است و درجه دوم قاینات، زیرا در این ولایات به واسطه کمی آب کوشش و زراعت، اهالی زیادتر می‌نمایند و همین اختلاف نظر در قیمت بنده تفاوت می‌کند».

۴. «قسمت مراتع آنجاست که چون منحصر به همان چکاب است برای مالرداری فوق‌العاده مناسب است زیرا از هر طرف تا پنج شش فرسخ آب ندارد. فقط آب منحصر به آنجاست و این قسمت را به کلی افاغنه میل ندارند در نظر بگیرند».

۵. «به واسطه ادعای بی‌رویه خودشان و اعزام قوا برای تصرف اجباری چکاب تا به حال متجاوز از سه هزار تومان بنده را متضرر ساخته‌اند و یقین است میل نخواهند داشت که این حرف حساب به آن‌ها گفته شود».

۶. «پارسال از برداشت محصول و امسال از زراعت و آبادی آنجا جلوگیری کرده‌اند در



صورتی که اگر بی مانع بود، میسر بود اقدامات خوبی برای (یک کلمه ناخوانا) آنجا بشود و این دوساله به کلی متروک مانده».

«به دلایل فوق قیمتی را که بنده به عرض رسانیده‌ام کمترین قیمتی بود که نسبت به پست‌ترین املاک قاینات بتوان در نظر گرفت».

امیر علم در پایان به صراحت بیان می‌دارد که از این قضیه خسته شده است و مایل است هرچه زودتر خاتمه یابد (ساکماق، ۶۲۷۴، صص ۲۲۷-۲۲۸).

آنچه اسناد نشان می‌دهد قبل از رسیدن به توافق بر سر قیمت، دولت افغانستان در صدد ساخت قراولخانه در منطقه چکاب برمی‌آید. امیر علم در تاریخ ۱۱ مهر ۱۳۱۲ کسب تکلیف می‌کند و وزارت خارجه هم در پاسخ به صراحت بیان می‌دارد چکاب متعلق به افغانستان است (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۲۳۴).

از سوی دیگر به تاریخ ۱۴ آذر ۱۳۱۲ نامه‌ای محرمانه و فوری از سوی کمیسر سرحدی، نایب‌سرهنگ مکرری، خطاب به امیر علم موجود است که در آن مشخص است اطلاعی از تصمیم سیاسی وزارت خارجه درباره ساخت قراولخانه ندارد. نظر کمیسر در این باره آن است که افغانستان با ساخت قراولخانه قصد آن دارد که: «تصرفاتی کرده باشد و پس از آن به قیمت نازلی خریداری نمایند» از این رو از علم می‌خواهد: «به مامورین خودتان اوامری صادر فرمایید که بدون طرفیت با افغانها که منجر به زد و خوردی شود از ساختمان قراولخانه جلوگیری نمایند تا دولت افغانستان زودتر اقدام به خرید نماید» (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۲۳۹). امیر علم نیز در پاسخ، ضمن اشاره به اینکه وزارت امور خارجه، آنجا را خاک افغان می‌داند از دادن نظریه‌ای یا انجام اقدامی جهت پیشگیری از ساخت قراولخانه خودداری می‌کند (ساکماق، ۶۲۷۴، صص ۲۳۶-۲۳۷).

بر طبق تلگرافی به تاریخ ۱۲ دی ۱۳۱۲ از محمود جم، دولت افغانستان با بالابردن قیمت، حاضر به خرید چکاب به مبلغ هفت هزار روپیه افغانی معادل سیزده هزار ریال می‌شود. علم نیز که بنا به دستور رضاشاه، خواستار رفع غائله است و از سوی دیگر از طولانی شدن این قضیه خسته شده است در نهایت با این قیمت موافقت می‌کند و نظر خود را اینچنین اعلام می‌دارد: «... هفت هزار روپیه افغانی فقط سیزده هزار ریال است، معهذاً کراراً عرض کرده‌ام برای رفع تماس با افغانه تا پنجاه ریال هم راضیم. سفارت کبرای دولت شاهنشاهی معامله فرموده، راحتم نمایند» (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۲۴۲).

امیر علم بعد از چند ماه به طور رسمی سند فروش را در تاریخ ۱۱ خرداد ۱۳۱۳ امضا می‌کند. متن سند:

«بالا سمت راست]: محمدابراهیم علم ۱۱ خرداد ۱۳۱۳. اینجانب محمدابراهیم علم



فروختم چشمه چکاب ملکی خودم را واقع در شمال غربی دریاچه [ساووری؟] سیستان با مرافق و مراتع متعلقه به چشمه مزبور، به کارکنان دولت پادشاهی افغانستان به مبلغ هفت هزار روپیه کابلی [بر روی کلمه آخر خط کشیده شده و عبارت افغانی آورده شده است] مبلغ مزبور توسط سفارت کبرای دولت شاهنشاهی ایران به اینجانب واصل گردید. بعدها ملک مزبور به ملکیت کارکنان افغانستان متعلق و اینجانب را حق دخالتی نخواهد بود. صحیح است به تاریخ فوق. شرح فوق که خط و امضای آقای محمدابراهیم خان علم است تصدیق می‌شود. [مهر]: وزارت داخله محمود جم» (ساکماق، ۶۲۷۴، ص ۲۴۳).

با توجه به تفاوت ارزش روپیه کابلی با افغانی، سفارت کبری در کابل خواستار تغییر واژه به روپیه افغانی می‌شود. خط‌خوردگی سند واگذاری ملک به همین خاطر بوده است: «... ایشان در سند مزبور قیمتی را که افغان‌ها داده‌اند هفت هزار کابلی نوشته‌اند در حالی که افغان‌ها هفت هزار روپیه افغانی داده‌اند. کابلی نسبت به افغانی ده یک تفاوت دارد یعنی ده کابلی نه افغانی می‌شود و این سند دلیل بر این می‌شود که سفارت کبری از این بابت جلب نفعی کرده است و نزد افغان‌ها شایسته نیست. لهذا سند مزبور را اعاده می‌دهد که مقرر فرماید اصلاح نموده ارسال دارند...».

لازم به ذکر است در مورد رأی داوری فخرالدین آلتای از کشور ترکیه برای حل اختلافات مرزی میان ایران و افغانستان، گفته شده وی مالکیت امیر ابراهیم علم را بر منطقه چکاب نادیده گرفته و آن را به افغانستان داده است (مخبر، ۱۳۲۴، ص ۴۸/مجتهدزاده، ۱۳۷۸، ص ۳۳۴). در حالی که همان‌گونه که ذکر شد بر اساس اسناد موجود، اختلاف ایران و افغانستان بر سر منطقه چکاب با مماشات دولت ایران بر اساس سیاست خارجی دوره رضاشاه و فروش این منطقه به افغان‌ها به قیمت پایین‌تر از قیمت تعیین شده محمدابراهیم علم، پیش از آمدن آلتای، در عمل به افغانستان واگذار شده بود.

نتیجه

اختلافات مرزی ایران و افغانستان در دوره پهلوی اول در چند ناحیه از جمله در منطقه‌ای موسوم به چکاب یا چکو وجود داشت. آنچنان که از محتوای اسناد و سایر منابع مستفاد می‌شود پیشینه مالکیت این منطقه به کشور ایران تعلق داشته و از املاک موروثی امیر محمدابراهیم علم بوده است. ادعای افغانه بر مالکیت این منطقه ادعای تازه‌ای بود و تا پیش از سال ۱۳۱۰ش سابقه نداشته است. این امر به حل نشدن اختلافات مرزی ایران و افغانستان و عدم مرزبندی دقیق و مشخص برمی‌گردد. همچنین سیاست خلع سلاح عشایر توسط رضاشاه نیز عامل دیگری است که سبب تجاوز افغانه به این منطقه گردید



چرا که تا پیش از آن طوایف و عشایر مسلح کار سرحدداری را انجام می دادند، چنان که بعد از ادعای مالکیت افغان‌ها بر این منطقه، برای دفاع به نیروهای محلی متکی می شوند. اختلاف افغانان با امیر محمدابراهیم علم، که مالک چکاب بود، به عنوان ریاست کمیسیون ایرانی درباره آب هیرمند، دلیل دیگری است که در منابع به عنوان علت تازه افغان‌ها بر مالکیت این منطقه، به آن اشاره شده است.

آنچه از اسناد مشخص است در جریان مسأله چکاب مماشات زیادی از سوی ایران برای اجتناب از درگیری صورت می پذیرد، با این حال در ابتدا تمایل زیادی برای حفظ این منطقه وجود دارد. از این رو با توجه به مالکیت امیر علم آن را امری شخصی جلوه می دهند تا دخالت خود را به طور مستقیم نشان ندهند. اما بعد از گذشت تقریباً یک سال سیاست دولت بر این امر قرار گرفت که چکاب را به افغانستان واگذار و در نهایت به فروش آن به افغان‌ها به قیمتی نازل و پایین تر از قیمت تعیین شده از سوی امیر ابراهیم علم، رضایت می دهد. بنابراین گزارش واگذاری این منطقه به افغانستان توسط فخرالدین آلتای دور از واقعیت است چونکه پیش از آمدن آلتای از ترکیه جهت داوری و رفع کشمکش مرزی میان ایران و افغانستان، این منطقه در عمل به افغان‌ها واگذار شده بود.

در این جریان، اسناد نشان می دهد که امیر علم بدون هماهنگی با اداره امنیه اقدامی نمی کند و نسبت به فرمان‌های دولت، لحنی متواضعانه دارد، اما جهت حفظ چکاب هم تلاش زیادی می کند و متحمل هزینه‌های زیادی می گردد. اگرچه که این منطقه، ملک شخصی او محسوب می شد اما با این حال این امر از نظر ملی و حفظ تمامیت ارضی به سود ایران بود؛ لذا از این نظر تلاش‌های وی قابل تقدیر است. به ویژه آن که به تنهایی با امکانات و هزینه خود سعی در حفظ این منطقه می کرد و با وجود قول دستگاه امنیتی دولت جهت کمک به او، در عمل حتی از ارسال اسلحه هم به وی کوتاهی می شود. به نظر می رسد اگر حمایت دولت نیز وجود داشت با توجه به نفوذ محلی امیر علم و اتکا به نیروهای محلی، امکان داشت این منطقه از خاک ایران جدا نشود.

در این زمان نواحی دیگری هم از ایران از جمله موسی آباد، نمکزار و یزدان به خاک افغانستان ملحق می شود که البته این خاک بخشی به افغانستان را باید در سیاست خارجی رضاشاه جستجو کرد که بر پایه برداشتی خاص از حسن همجواری شکل گرفته بود. اگرچه اساس این سیاست موجه به نظر می رسد اما جهت جلب رضایت و حسن همجواری با کشور همسایه، خاک بخشی به آن امر قابل قبولی نیست؛ به ویژه آن که این سیاست برای ایران ثمری نداشت. به نظر می رسد اقتدار و قاطعیتی که رضاشاه در داخل کشور اعمال می کرد در سیاست حفظ مرزها و تمامیت ارضی کشور چندان قابل مشاهده نیست.



منبع

اسناد

سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی (ساکماق)، (۳۶۰ برگ): اسناد شماره ۶۲۷۴، ۹۴۷۱ و ۷۱۰۳۱.
 اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه (استادوخ)، (۱۷۶ برگ): ۱۳۱۰ ش، کارتن ۲۰، پرونده ۳۱/۱۳۱۱ ش، کارتن ۱۸، پرونده ۳۱.

کتاب‌ها

افشار سیستانی، ایرج (۱۳۸۱). *خاندان علم و سیاستهای استعماری در خاور ایران*. تهران: مرکز نشر و تحقیقات قلم آشنا.
 بهمنی قاجار، محمدعلی (۱۳۹۰). *تمامیت ارضی ایران (ج ۱)*. تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
 شاهی، مظفر (۱۳۷۷). *زندگی سیاسی خاندان علم*. تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
 فرخ، سیدمهدی (۱۳۷۱). *تاریخ سیاسی افغانستان (ج ۱)*. قم: احسانی.
 مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۸). *امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران*. (حمیدرضا ملک محمدی نوری، مترجم). تهران: شیرازه.
 مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۶). *بازیگران کوچک در بازی بزرگ*. (سیدعباس احمدی، مترجم). تهران: معین.
 مخبر، محمدعلی (۱۳۲۴). *مرزهای ایران*. تهران: کیهان.
 معتمدی (معمدالوزاره)، رحمت‌الله... (۱۳۹۰). *از سیاه‌کوه تا دهانه ذوالفقار*. تهران: پردیس دانش.
 مکی، حسین (۱۳۷۴). *تاریخ بیست ساله ایران (ج ۶)*. تهران: علمی.
 منصف، محمدعلی (۱۳۵۴). *امیر شوکت‌الملک علم (امیر قاین)*. تهران: امیرکبیر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

